

رویکردی اقتصادی برای کنترل جرم

مدیریت جرم جایگزین مبارزه



عکس: مهدی بادی

منفعت نگاه کنیم و روش مان را در بر خورد با این معضل عوض کنیم قاچاق می تواند برای کشور ما یک منبع درآمد هم باشد. چرا ما باید هزینه جلوگیری از قاچاق مواد به اروپا را بدهیم. حداقل با تغییر روشمان می توانیم اروپا را مجبور کنیم که در هزینه های ما شریک شود.

سرهرنگ حسین زاده: موضوع مدیریت قاچاق حرف و حدیث داشت چرا که آموزه هایی دینی ما باعث می شود که از خیر درآمد های آن بگذریم. من فکر می کنم با اعمال مدیریت جرم و هماهنگی نهادهای اجتماعی می توانیم سطح جرم را کاهش دهیم. تایید و اعمال مجازات در صلاحیت پلیس نیست. مثلاً مجرمین زیر ۱۸ سال زندان نروند او را ببریم کانون اصلاح و تربیت تا شاید اصلاح شود. یا پلیس رفتار خودش را با مجرمین فصلی یا موردی تلطیف کند و اقداماتی از این دست در دستور کار پلیس صورت گرفته است. ما می توانیم هم افسران را آموزش دهیم و هم به قوه قضاییه پیشنهاداتی ارائه کنیم

خودشان نیاز به جزء اخلال یا عامل آشوب دارند. نکته ای که هست این است که باید مدیریت کرد که این عامل اخلال مقدارش خیلی بالا نرود. مثلاً وقتی بچه ای به دنیا می آید بدنش خالی از هر گونه میکروبی است. اما ما می آییم و نوعی میکرب تضعیف شده را به اسم واکسن به او تزریق می کنیم. با این کار سیستم دفاعی بدن کودک فعال می شود و شروع به ساختن پادتن می کند و این پادتن ها در آینده هنگام حمله میکرب اصلی و واقعی بدن را در برابر بیماری محافظت می کنند. اما اگر در واکسنی که به کودک تزریق می شود از میکربهای قوی استفاده شود یا تعداد میکرب های آن زیاد باشد خودمان به دست خودمان کودک را بیمار می کنیم و ممکن است او را بکشیم. بنابراین واکسن گر چه لازم است اما باید به میزان استاندارد باشد. این مساله در مورد بز هکاری هم صادق است. یک جامعه پویا نیازمند «سطح اندکی» از انواع بز هکاری است. اما تاکید می کنم «سطح اندک». اگر این سطح اندک زیاد شود و برانگرم می شود. همانگونه که تورم

دکتر رنائی: فرقی نمی کند همه انواع فشارهای محیطی می تواند آستانه تحمل شخص را پایین بیاورد و او را به سمت خروج از حوزه اختیار بکشاند. فشارهای اقتصادی و به طور کلی بی ثباتی های اقتصادی هم می توانند چنین کنند. **سرهرنگ حسین زاده:** جرم فقط خاستگاه اقتصادی ندارد بلکه ممکن است علل دیگری هم در بروز جرم نقش داشته باشند ولی در قالب جرایم ریشه هایی از مشکلات اقتصادی مشاهده می شود. غالب جرایم با اقتصاد ارتباط پیدا می کند.

سوال: در مورد برخورد با جرم و بز هکاری آیا اقتصاد راهکار خاصی هم دارد؟

دکتر رنائی: البته باید دقت کرد که در اقتصاد دو سطح تحلیل داریم: سطح خرد و سطح کلان. وقتی راجع به فرد یا بنگاه و رفتار اقتصادی آنها صحبت می شود در سطح تحلیل خرد قرار داریم یعنی انگیزه های فردی و پیامدهای آنها لحاظ و تحلیل می شوند. بنابراین متغیرها

چندی بود در پی یافتن تعریفی برای اقتصاد ناپهنجاریهای اجتماعی بودیم. به یک باره فرصتی دست داد تا تحریریه نمایندگی اصفهان دنیای اقتصاد به همراه دکتر محسن رنائی از اساتید بنام اقتصاد، میهمان سرهرنگ حسین زاده رئیس پلیس آگاهی اصفهان باشد. آنچه در پی می خوانید ادامه مطلب شماره گذشته و شرحی در مصادیق اقتصاد ناپهنجاری های اجتماعی از جمله فقر و ... می باشد.

دکتر رنائی: این نکته ای که اشاره کردند نکته خیلی مهمی است. نقل است که از مرحوم آیه الله بروجردی سوال می کنند که چرا در اسلام مشروب حرام است. ایشان می گویند چون مرز بین انسان و سایر موجودات عقل است و مشروب این مرز را زایل می کند و انسان حق ندارد خودش را از موقعیت انسانی خودش تنزل بدهد. یعنی همان جوری که فرد حق ندارد خودش را بکشد حق هم ندارد خودش را از هویت انسانی اش تهی کند. تفاوت انسان با سایر موجودات در مختار بودنش است که فصل ممیز بین موجودات و انسان است

انسان موجودی است که هوشش در طیف گسترده ای از اجبار محض تا اختیار محض قرار دارد. اینکه می گویند انسان باید سلوک الی الله کند یکی از تفاسیرش این است که فرد باید هوشش را به گونه ای تغییر دهد که در عمل پی در پی قدرت اعمال اختیارش بالاتر رود. اختیار یعنی اینکه من به طور بالقوه قدرت انتخاب دارم. هر چه من این قدرت انتخاب را بیشتر کنم حوزه اعمال اختیارم را گسترده تر کرده ام. در واقع خدا ماهیتی است که اختیار کامل است و هیچ مساله ای در عالم نیست که از حوزه انتخاب و اختیار او بیرون باشد. بعضی از عرفا عنوان می کنند که وقتی یک انتخاب یا یک رفتار گناه است که گزینه هایی را که در برابر فرد قرار دارد کاهش دهد. مثلاً گفتن یک دروغ، دروغ های بعدی را بدنبال دارد و نهایتاً به جایی می رسد که فرد برای اینکه دروغش آشکار نشود مجبور می شود کسی را بکشد.

این فرد دائماً دارد گزینه های در پیش روی خود را کاهش میدهد تا به نقطه ای برسد که تنها یک گزینه در برابر او قرار می گیرد و آن کشتن فرد دیگری است. پس گناه چیزی است که انتخاب های فرد را کم می کند و او را در مسیر زندگی از جاده اصلی به فرعی سپس به کوچه و در نهایت به بن بست می کشاند. در مقابل گناه اختیار وجود دارد یعنی هر چه ما به سمت کم کردن اختیار برویم به سمت گناه رفته ایم و هر چه از گناه بپرهیزیم به سمت اختیار بیشتر رفته ایم و ویژگی انسانی بودن مان را افزایش دادها

نیست، برای انسانی که در برابر وجودش احساس مسئولیت می‌کند خیلی کارها هست که ممکن است دین هم مباح شمرده باشد اما او برای خودش گناه می‌شمارد چون قدرت اعمال اختیار او را کاهش می‌دهد.

از این منظر خیلی از عادات روزانه ما مثل سبک زندگی و خوراک و پوشاک و روابطمان از نوعی است که قدرت اعمال اختیار ما را کاهش می‌دهد. این مقدمه را گفتیم تا بگوییم چیزی که جناب سرهنگ می‌گویند این است که آن تحلیل‌هایی که علم اقتصاد می‌کند مربوط به انسان‌هایی است که هنوز در حوزه اختیار قرار دارند ما آرام آرام در حوزه‌های مختلف آموخته و معتاد می‌شویم، یک بخشی را می‌گوییم عادت مثل عادات به برخوردی یا پر خوابی و وقتی این عادات از حد معمول و قابل کنترل خارج شد می‌گوییم اعتیاد. یعنی گاهی عادت به جایی می‌رسد که دیگر عقل نمی‌تواند به ما فرمان دهد و دیگر رفتار ما تحت نظارت عقل ما نیست. این جا ما وارد حوزه اعتیاد شده ایم. وقتی ما از «حوزه انتخاب» وارد «حوزه اعتیاد» شدیم از هویت انسانی خود تخلیه شده ایم و بنابراین دیگر عقلانی رفتار نمی‌کنیم. پس در طیف هویت‌های انسانی افرادی که در فاصله نقطه «حد اکثر اختیار» تا نقطه «عادت» قرار دارند این‌ها رفتارهای عقلانی دارند. اما وقتی وارد حوزه اعتیاد شدند دیگر رفتارشان عقلانی نیست.

بنابراین دانش اقتصادی رفتار این‌ها را نمی‌تواند تحلیل کند. دانش اقتصاد مربوط به تحلیل رفتار آن طیف از افراد می‌شود که در حوزه اختیار قرار دارند. اکنون این پرسش پدید می‌آید که آیا جامعه‌ای می‌تواند از طریق رفتارش تعداد آدم‌هایی را که از حوزه اختیار خارج و به حوزه اعتیاد وارد می‌شوند افزایش دهد؟ این یک سوال جدی است. پاسخ نیز مثبت است. می‌گوییم آری تغییر ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی می‌تواند به گونه‌ای باشد که تعداد افرادی که از حوزه اختیار و عقلانیت خارج می‌شوند و به حوزه عدم عقلانیت یا اعتیاد وارد می‌شوند زیاد شود. این مکانیزم به گونه‌ای عمل می‌کند که وقتی عدم اطمینان در زیست اجتماعی خیلی برود بالا و افراد عقل‌شان قادر به پاسخگویی و مدیریت تحولات نباشد - و به اصطلاح کامپیوتری‌ها عقلشان هنگ کند - و دیگر نتوانند سود و زیانشان را تعیین بکنند و در تلاطم‌های اجتماعی خودشان را نتوانند مدیریت کنند و فشارها شدید باشد و عقل نتواند پاسخگوی مدیریت این فشارها باشد و به اصطلاح عامه «پیرند» افراد ترجیح می‌دهند که بروند به حوزه عدم اختیار. برای این کار هم به ابزارهایی مثل عرفان‌های کاذب، شیطان پرستی، اعتیاد و نظایر این‌ها روی می‌آورند.

بنابراین بی‌ثباتی و فشارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌تواند آستانه تحمل افراد را پایین بیاورد و افراد خودشان را در دامنه اجبار بیندازند و از دامنه اختیار خارج شوند. پس بی‌ثباتی‌های اجتماعی اقتصادی و سیاسی یکی از زمینه‌ها یا بسترهای جرم‌خیزی است.

سوال: این گزاره که «وقوع جرم الزاما زمینه‌های اقتصادی دارد» صحیح است یا خیر؟

تولید و هزینه و سود و دستمزد و قیمت تمام شده در یک بنگاه متغیرهای خرد هستند. از سوی دیگر متغیرهایی هستند که محصول عملکرد کل جامعه است مثلاً نرخ تورم حجم پول نرخ رشد اقتصادی صادرات واردات و نظایر این‌ها. این دسته را متغیرهای کلان می‌نامیم. در اقتصاد به این دلیل این دو سطح از هم جدا شده‌اند که نمی‌توانیم متغیرهای خرد و کلان را مثل یکدیگر و به یک شیوه تحلیل کنیم. مثلاً در سطح خرد اگر یک فرد پس‌اندازش را بالا ببرد در پایان سال ثروتش افزایش می‌یابد. اما در سطح کلان اگر کل افراد یک جامعه پس‌اندازشان را بالا ببرند، در پایان سال کل جامعه فقیرتر می‌شود. در واقع این جا مساله خطای ترکیب رخ می‌دهد. اکنون سخن این است که با رویکرد کلان چگونه با جرم و جنایت برخورد کنیم که هزینه‌های آن حداقل و منافع آن برای جامعه حداکثر باشد؟ یک قاعده کلی وجود دارد و آن این است که در سطح کلان اصولاً همه ناهنجاری‌ها به مقدار اندکی لازم هستند. در اقتصاد تورم زیادش خوب نیست و اقتصاد را بی

در یک جامعه نرمال در صدی از افراد غیر نرمال هم وجود دارند. اگر بخواهیم ناهنجاری را به صفر برسانیم مستلزم ظلم به آن در صد از آدمهایی است که از نظر ما غیر نرمال هستند. در حالی که غیر نرمال‌ها هم حق دارند در این جامعه زندگی کنند و در حد خودشان احساس سعادت کنند

بهیست در صد ویرانگر است اما تورم صفر هم خوب نیست گسترش دزدی جامعه را ویران می‌کند اما صفر شدن دزدی هم خوب نیست چون پویایی جامعه را متوقف می‌کند. به همین خاطر است که در دین اسلام هم احکام شرعی به گونه‌ای نیست که جرائم صفر شود. مثلاً در دین اسلام یا جزای دنیوی گناهان اندک است یا اگر جزا شدید است شرایط اثبات جرم به قدری سخت است که در بیشتر موارد اثبات جرم ناممکن است. و گرنه خیلی ساده ما می‌توانستیم به تعیین مجازات شدید بر انواع جرایم آنها را به صفر برسانیم. این قاعده برای این است که حتی گانگسترها هم می‌توانند به رشد و پویایی جامعه کمک کنند. قاعده سوم مدیریت است به جای مبارزه. یعنی اصولاً باید از رویکرد مبارزه با جرم به سوی رویکرد مدیریت جرم برویم. این قاعده از همان قاعده قبلی منجم می‌شود که جرم می‌تواند نقش تکاملی داشته باشد بنابراین باید مدیریت شود. ببینید سی سال است ما با اعتیاد مبارزه می‌کنیم اما هر روز وضع اعتیاد بدتر می‌شود. چون هیچگاه قرار را بر

مدیریت نگذاشتیم. و به همین خاطر وضع روز به روز بدتر شد. حتی تا چند سال پیش که صرف اعتیاد هم جرم بود داروخانه‌ها حق فروش سرنگ بدون نسخه پزشک را نداشتند. به همین خاطر معتادان مجبور به استفاده چندباره و مشترک از سرنگ برای تزریق بودند. خوب این باعث گسترش انواع بیماری‌ها و بویژه ایدز بین معتادان می‌شد. خیلی طول کشید تا همین یک تصمیم غلط را اصلاح کنیم. این ناشی از همان نگاه مبارزه‌ای به اعتیاد بود. تجربه جهانی نشان داده است در حوزه اعتیاد به مواد مخدر کشورهایی که آن را مدیریت کرده‌اند و مبارزه نکرده‌اند موفق‌تر بوده‌اند. قاعده بعدی به رسمیت شناختن است. شما تا زمانی که «دستفروشی» را به عنوان یک شغل به رسمیت نمی‌شناسید نمی‌توانید آن را مدیریت کنید و به همین خاطر دائماً با آن مبارزه می‌کنید ولی روز به روز هم گسترش می‌یابد. اگر بخواهید دستفروشی را کاهش دهید باید اول آن را به رسمیت بشناسید و بعد مدیریتش کنید. بالاخره دستفروشی یک واقعیت است که حضور دارد نمی‌توان انکارش کرد. وقتی هست باید به رسمیت شناخته شود و با آن تعامل شود تا بتوان مدیریتش کرد. در واقع بحث مدیریت بحث منافع و هزینه‌هاست. سوال این است که ما در سطح کلان چگونه باید برخورد بکنیم که خسارت‌های یک فعالیت بزرگانه را کاهش دهیم و هزینه‌های اقدام خودمان را هم پایین نگه داریم. الان در داستان اعتیاد نیروی انتظامی چقدر در این سی سال کشته داده و هزینه کرده است؟ ولی به نظر نمی‌رسد که اعتیاد از ده سال پیش کمتر شده باشد. این همه هزینه‌ها یا معقول است؟ این نشان می‌دهد که روش ما اشتباه بوده است. به طور مثال اگر ما به قاچاق به دید یک

سوال: نوع نگاهتان پیشگیری است یا برخوردی؟ سرهنگ حسین زاده: این نگاه پیشگیرانه از وقوع جرم مربوط به سایر نهاد‌های اجتماعی می‌شود پلیس وقتی وارد عمل می‌شود که کسی مرتکب جرم شده است. ما نمی‌توانیم افراد بیکار جامعه را به واسطه این که مرتکب جرم نشوند در جایی مشغول کنیم این جز شرح وظایف پلیس نیست. در راستای پیشگیری ما کارهای دیگری مثل پلیس جامعه محور، مشارکت مردم در پیشگیری از وقوع جرم استفاده از نگهبان‌های محله، ارتباط با آموزش پرورش و دانشگاه، ارائه هشدارهای لازم و... پلیس برای پیشگیری از جرم وارد می‌شود. اگر ما سازمان‌هایی ایجاد کنیم و نهاد سازی کنیم، تلاش کنیم تا شکل‌گیری جامعه مدنی به سرانجام برسد، این مسئله در تغییر نگاه ما و تبدیل نگاه ما از مبارزه با جرم نقشی اساسی خواهد داشت. اگر مبارزه جزئی از مدیریت باشد من با این نظر به موافقتی صریح مبارزه در برخورد با جرم اثرات نامطلوبی دارد بعضی از جرایم صرفاً با گلوله باید پاسخ داده شود. عده‌ای وجود دارند که غیر از ترس و برخورد با پلیس هیچ چاره دیگری ندارند. اگر عنصر ناتوان سازی یا مبارزه جدی نباشد در بعضی از موقعیت‌ها در جامعه سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. اگر مبارزه در مدیریت جرم نقش عمده داشته باشد من با این موضوع موافقم. شعار پلیس خرد جمعی است فعالیت پلیس با محوریت مردم. ما باید در دوطرف ماجرا یعنی پلیس مجرب و فهمیده و مردم آگاه داشته باشیم. پلیس در این راستا مصمم به تقویت سازمان‌های مردم نهاد است

دکتر رنایی: قانون گذار در تعیین خط جرم یعنی تعیین مصداق جرم افراط کرده است. ببینید الان چقدر از وقت پلیس صرف مبارزه با نوع لباس جوانان یا سگ گردانی می‌شود. نحوه قانون‌گذاری ما اصولاً جرم‌زا است. ببیند قانون‌گذاری برای جامعه مانند خیابان کشی در شهر است. تعداد خیابانها و کوچه‌ها باید به اندازه نیاز شهر باشد به گونه‌ای که تردد را تسهیل بکند. فقدان خیابان و کوچه موجب می‌شود که هیچ‌کس نتواند جایی برود. اما اگر خیابان‌ها نیز از حد نیاز بیشتر باشند بخش بزرگی از وقت شهروندان در سر چهارراه‌های اضافی تلف می‌شود. قانون هم مانند خیابان‌هایی است که به ما می‌گوید در چه مسیرهایی حرکت کنیم. نبود قانون موجب هرج و مرج است اما زبانی قانون هم باعث توقف فعالیت‌ها می‌شود. بنابراین نگاه به قانون در کشور ما نگاه افراطی است و اینها مشکل قانون گذار است نه پلیس. مشکل این است که قانون گذار ما قواعد فردی و سطح خرد را آورده و به سطح کلان تعمیم داده است. این اشکال جدی است که نظام قانون‌گذاری ما دارد.

جناب سرهنگ آیا این ایرادات قانونی را به قانونگذار رسانیده اید؟

تغییر قانون کار راحتی نیست و یک فرآیند خاص خودش را دارد ولی معمولاً قوانین مجازات در کشورهای مختلف دنیا در زمان‌هایی تحت تاثیر قرار می‌گیرند پلیس با سیستم قانون گذاری مرتبط است و نظرات و دیدگاه‌هایش را می‌دهد و به نظر من هم قانون و هم نحوه اجرای آن قابل بررسی است.